

فابویه در ایران

مقدمه مترجم :

ژنرال شارل فابویه Fabvier در دهم دسامبر ۱۷۸۲ برابر با ۱۹ آذر ۱۱۶۱ خورشیدی در شهر پونتا موسون واقع در فرانسه متولد شده است پدر او در این شهر کوچک بشغل دادستانی ریاست اداره آبها و جنگلها اشتغال داشته است.

تقدم

سریکس محقق فرانسوی

هنگامیکه در سال ۱۷۸۹ آتش انقلاب فرانسه زبانه کشید پدر و مادر فابویه بجرم وفاداری تزلزل ناپذیر خود نسبت بر رژیم سلطنت بازداشت شده و بامر حکومت ترور در اعماق زندان جای گرفتند. شارل کوچک ضمن اینکه در تمام این مصائب و بلاها با پدر و مادر خود شریک بود معهذا تحت تأثیر جاذبه

گروه مطالعات ترجمه
سال جامع علوم انسانی

سرتیپ محمود . کی

۱- ژنرال فابویه از افسران فرانسویست که با درجه ستوان یکمی در معیت ژنرال گاردان در سالهای ۱۲۲۲ و ۱۲۲۴ ه. ق. بایران آمدند و به تشکیل ارتش جدید ایران به سبک نظام اروپائی پرداختند و این مقاله بشرح حال او اختصاص دارد .

نیرومندی قرار گرفت که ملت فرانسه را بشکل سنگخارائی يك پارچه و شکستناپذیر در برابر اروپای متحد بیایداری و عرض اندام واداشته بود. بنابراین طبیعی بود که او بطور مقاومت ناپذیری بسوی حرفه نظامی گرایش یافته و مآلاً در سال ۱۸۰۲ بطرف دانشکده «پلی تکنیک» کشانیده شود.

فابویه جوان در سال ۱۸۰۴ با درجه ستوان دومی توپخانه دانشکده مزبور را بپایان رسانید و پس از شرکت در جنگهای اولیه دوران امپراطوری و ابراز رشادتهای فوق العاده در جنگهای «اولم» و «دیرن اشتین» و مفتخر شدن بدریافت نشان لژیون دونور در ماه ۱۸۰۷ مأموریت یافت که بژنرال سباستیانی سفیر فرانسه در استانبول به پیوند. مأموریت او عبارت از کمک به سفیر فرانسه در پیاده کردن طرحهای وسیعی بود که او برای جلب قدرت نظامی ترکیه در جهت منافع فرانسه پی ریزی کرده بود.

هنگامیکه او در آخرین روزهای ژوئن ۱۸۰۷ (اوایل تیرماه ۱۱۸۶) به قسطنطنیه رسید نبرد فریدلاند قدرت نظامی روسیه را درهم شکسته و عملیات ناپلئون علیه روسیه پایان یافته و صلح و آرامش با امضای عهدنامه تیلسیت موقتاً پای در عرصه قاره اروپا نهاده بود.

درست در همین هنگام است که يك هیئت فرانسوی بریاست ژنرال گاردان به قسطنطنیه میرسد این هیئت از طرف امپراطور مأموریت داشت که برای مجهز کردن ارتش ایران علیه انگلیسها بایران مسافرت کند. گاردان بیکنفر افسر توپخانه و ورزیده و تحصیل کرده و فعال و با تجربه نیاز داشت و فابویه نیز با استفاده از موقعیت، داوطلبی خود را اعلام نمود و بلافاصله با قلبی سرشار از شوق و ذوق راه کشور افسانه ای شهرزاد را در پیش گرفت و اینک ما به ترجه قسمتی از ماجرای زندگی و مأموریت فابویه که با تاریخ میهن ما ارتباط مییابد میپردازیم :

«اعلیحضرت پادشاه ایران مرا از ماهی بماه بالا برده‌اند»

از نامه فابویه به برادرش

در اواخر زمستان ۱۸۰۷-۱۸۰۶ برابر با ۱۱۸۵ خورشیدی فتحعلی‌شاه پادشاه ایران که از دوستداران و تحسین‌کنندگان ناپلئون بود سفیری بفرانسه اعزام داشته بود که توانسته بود در قرارگاه امپراطور که در آن هنگام در اردوگاه «فین‌کن‌اشتاین» واقع در لهستان استقرار داشت بحضور ناپلئون باریابد. در عهدنامه‌ای که با این سفیر امضاء شد ماده‌ای وجود داشت که نمایشگر یکی از رویاهای دوردست ناپلئون بود و آن عبارت بود از اعزام یک نیروی نظامی مرکب از واحدهای زبده به آسیا و پیش راندن آن تا هندوستان و نابود کردن قدرت انگلستان در این کشور.

عین این ماده از این قرار است :

«اگر اعلیحضرت امپراطور فرانسویان مصمم بودند که بمنظور حمله بمتصرفات انگلیس در هندوستان نیروهائی را از طریق زمین بسوی آن کشور گسیل دارند اعلیحضرت شاهنشاه ایران بنام یک متحد وفادار و صمیمی اجازه عبور نیروهای مزبور را از خاک ایران صادر خواهند فرمود» .

اجرای احتمالی این ماده مستلزم آمادگی قبلی و تهیه مقدمات دقیق و حساب‌شده‌ای بود و بدین منظور بود که ناپلئون تصمیم گرفت که هیئتی را بریاست ژنرال گاردان بایران اعزام دارد امپراطور در دهم مه ۱۸۰۷ برابر با ۲۰ اردیبهشت ۱۱۸۶ دستورات مفصلی بر رئیس هیئت صادر نمود که نشان دهنده افکار و نیات باطنی اوست.

«امروز ایران بین روسیه و متصرفات آسیائی انگلستان تحت فشار قرار گرفته است هر قدر که دامنه این متصرفات بسوی مرزهای ایران گسترش یابد بهمان نسبت نیز این کشور باید از گسترشهای بعدی آن هراسناک و نگران باشد. اگر این کشور از هم اکنون اقدامات جدی برای مقابله با این

خطر بعمل نیابرد و با تسهیل عملیات نظامی ارتش فرانسه موجبات ایذاء انگلستان را فراهم نسازد طولی نخواهد کشید که کشور مزبور مانند شمال هندوستان بیک استان انگلیسی مبدل خواهد گردید .

فرانسه از دو نظر به ایران علاقمند است یکی بعنوان دشمن طبیعی روسیه و دیگری از نظر وسیله‌ای برای عبور احتمالی يك نیروی فرانسوی بطرف هندوستان .

ناپلئون میل داشت که گاردان هر چه زودتر خود را به ایران برساند ولی دشواریهایی حرکت او را بتأخیر انداخت بطوریکه او فقط توانست در ماه اوت ۱۸۰۷ خود را به قسطنطنیه برساند . و در این هنگام چون نبرد فریدلانند و عهدنامه تیلسیت روسیه را از گردونه خارج کرده بود لذا برای گاردان دیگر ادامه این مأموریت معنی وهدف واحدی بیش نداشت و آن جنگ و مبارزه با انگلستان بود .

ناپلئون در دستورات صادره خود تأکید کرده بود که وضع جغرافیائی و نقشه برداری « کشوری که در باره آن کمترین اطلاع مثبتی در دست نبود » عمیقاً و دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد او لزوم عضویت افسران مهندسی و توپخانه را در این ماموریت صریحاً تأیید میکرد و نسبت باعمال و وظایف آنان چنین مقرر میداشت « این افسران باید بنحوی بکار برده شوند که بتوانند قدرت نظامی ایرانیها را در برابر روسها تا سرحد امکان بالا برده و آن را به نیروی وحشت آوری مبدل سازند . آنها باید به تجسسات و تفحصات و شناسائیها و بالاخره یادداشت برداریهایی مبادرت نمایند که بسکمک آن بتوان از موانع موجود در این مسیر برای يك نیروی اعزامی و راهی را که برای رسیدن به هندوستان باید اختیار نمود بطور دقیق و روشن اطلاع حاصل نمود . »

بنابراین مأموریت و تلاشی که بعهدۀ فابویه که ارشد افسران توپخانه هیئت اعزامی بود محول میگردد تقریباً روشن و آشکار بود . او در این

باره بیدر خود چنین مینویسد «چنین بنظر میرسد که سعی و تلاش فوق العاده‌ای در انتظار ماست. برای رسته توپخانه‌ها دو نفر بیشتر نیستیم که ارشد آن دو نفر هم منم تردیدی نیست که ما باید ساختن وسائل و آموزش دادن آن و مانور کردن و بالاخره سایر اعمال دیگر را انجام دهیم».

در دهم سپتامبر ۱۸۰۷ برابر با ۱۹ شهریور ۱۱۸۶ خورشیدی کاروان هیئت اعزامی بندر اسکوتاری واقع در کرانه آسیائی بسفر را ترك گفته و با گامهائی مصمم وارد آسیای صغیر شد. از اینجا نا طهران چهارصد و پنجاه فرسنگ فاصله است و در این خط‌خدا میداند که چه موانع و دشواریهائی در راه میسیون وجود دارد. هسیری که در آن از جاده وپل اثری نیست و بعضی از روزها باید تارسیدن بمنزلگاه جدید شانزده ساعت راه پیمائی کرد. به خستگیهای جسمانی زائیده از این راه پیمائیهای طولانی، برای فابویه فرسودگی فکری کارهائی که در پیش داشت اضافه میشد.

او بجای جغرافی‌دان و نقشه بردار و آمارگر در حین راه پیمائی مشغول ترصد و یادداشت برداری و نمره گذاری بود و بطور خستگی ناپذیری هر چه را که می‌دید بادقت تمام ترسیم میکرد و یا پس از يك عكس برداری دقیق مغزی مشاهدات خود را بر روی صفحه کاغذ پیاده مینمود و بدین طریق او به جمع آوری و تدوین یادداشتهائی موفق شد که براساس آن و برپایه اطلاعات و معلوماتی که در آن وجود داشت میسر بود هر نوع امکان لشکر کشی از این مسیر را بسوی هندوستان باسانی طرح ریزی نمود. موفقیت در گردآوری این مدارك جسم و جان فابویه را از شوق و ذوق سرشار و لبریز میکرد او خود را پیشرو قسمتی از ارتش فرانسه میدید که برای نابود کردن قدرت انگلیس در هندوستان بسوی آن شبه قاره در حال پیشروی است.

نکته دیگری که روح فابویه را از شادی و غرور آکنده مینمود حسن استقبالی بود که در تمام طول مسیر از میسیون اعزامی بعمل می‌آمد و این

احساسات دوستانه نمایشگر حیثیت روزافزون و نفوذ عمیقی بود که در اثر پیروزیهای متوالی چند سال اخیر ارتش فرانسه، در تمام جهان و حتی در دور-افتادهترین نقاط گیتی عاید کشور فرانسه شده بود.

بالاخره پس از قریب ۸۰ روز راه پیمائی و تحمل مصائب گوناگون کاروان در اواخر نوامبر ۱۷۰۷ برابر باده‌آه اول آذرماه ۱۱۸۶ خورشیدی بدروازهای طهران رسید. همه تصور میکردند که پایان محرومیتها و خستگیهای این مسافرت فرا رسیده است ولی اشتباه میکردند زیرا پادشاه ایران با ورود و دخول فوری هیأت مزبور بداخل شهر طهران قویاً مخالفت میکرد.

چرا؟ دلیل این کار چه بود؟ آیا در عقاید و احساسات فتحعلی شاه نسبت بفرانسه دگرگونی و تغییری رخ داده بود؟ نه تنها اینطور نبود بلکه فتحعلی شاه همواره خود را دوست پابرجا و ثابت قدم فرانسه میدانست ولی اشکال کار در این بود که او به ستاره شناسی و رمل و اسطرلاب عقیده راسخی داشت و خورشید و ماه برای او عوامل و دست ابزارهائی بودند که او از طریق مشورت با آنها، سعد و نحس و شگون و یا بدیمنی اعمال و افعال و یا حوادث آینده را تعیین می نمود. و این بر اساس اعتقاد به تقارن ماه و خورشید بود که بر او مسلم گردید چنانچه هیئت فرانسوی قبل از ۴ دسامبر وارد طهران شود حادثه‌ای ناگوار و فاجعه‌ای جبران ناپذیر در انتظار آن خواهد بود. از اینقرار میسیون گاردان تا تاریخ مزبور در مقابل دروازه طهران متوقف ماند و اراده کواکب و اجرام فلکی آن را به توقف و میخکوب شدن در چند قدمی مقصد و ادار ساخت.

چاره‌ای جز تسلیم و تحمل این انتظار دردناک و مشقت بار نبود و لسی در عوض روز ۴ دسامبر برابر با ۱۳ آذر ۱۱۸۶ ورود هیئت بطهران بطور خارج از انتظاری پیروزمندانه بود اهالی طهران با ازدحام و شور و شعف فوق العاده‌ای از نمایندگان فرانسه بگرمی استقبال نمودند و یکانی از سوار نظام سلطنتی

که بطرزی زیبا و درخشان آماده شده بود احترامات نظامی را بجای آورد و چند روز بعد نیز اعلیحضرت فتحعلیشاه شخصاً کلیه اعضای سفارت را بطور رسمی بحضور پذیرفت. دربارهٔ این شرفیابی فابویه چنین میگوید:

« شاه با وقار و متانت خاصی بر روی تخت سلطنت نشسته تمام اندام او در میان دریائی از جواهرات و احجار کریمه غرق شده بود بطوریکه حتی افسانه «چراغ شگفت آور» را نیز یارای برابری با آن نبود. تاج و بازوبند چپ او از نظر قیمت و بها قابل ارزیابی نبود. ریش او که زیباترین ریش ایران است تا به زانوان او میرسید. درپای اورنگ سلطنت پسران او که «شاهزاده» نامیده میشوند صف کشیده بودند و بغیر از آنها بهیچ ایرانی دیگر اجازه حضور در تالار داده نشد و همه آنها در ده قدمی بیرون تالار و در باغ قصر سلطنتی در حالیکه دستها را در آستینهای خود فرو برده اند بصف ایستاده اند. و در همین نقطه است که تشریفات سلطنتی میسیون گاردان را مستقر ساخته و فقط بشخص ژنرال گاردان اجازه داده شد که به شاه نزدیک شود.»

در پایان شرفیابی فابویه در مقابل ژنرال ازیک چنین وضعی زبان بشکوه و شکایت گشود و ناراضیتی قلبی خود را علناً با اطلاع او رسانید و چند نفر دیگر از رفقای او نیز صدای خود را با صدای وی درهم آمیختند و اظهار داشتند که آنها را که نمایندگان بزرگترین ارتشهای جهانند درست تحویل نگرفته اند و محلی که در آنجا قرار داشتند بهیچوجه شایسته شأن و مقام آنان نبود. ژنرال نیز که بانظر آنان هم عقیده بود فوراً بعرض شاه رسانید که «ناپلئون کبیر با افسران خود مانند رفقا و دوستان خود رفتار میکند نه مانند نوکران» و همان شب شاه باو اطلاع داد که در این باره سوء نیتی در کار نبوده و علت این امر جز بی اطلاعی مسئولین که محل استقرار هیئت را خوب انتخاب نکرده بودند دلیل دیگری نمیتواند داشته باشد.

در شرفیابی بعدی اعضای میسیون درپای اورنگ سلطنت و درست

روبروی شاهزادگان و پسران فتحعلیشاه قرارداد شدند. شاه علناً خطاب به افسران فرانسوی چنین گفت که او همه آنها را مانند «پسران خودش» دوست دارد و الطاف و عنایات خود را با جملات و تعارفاتی لطیف ابراز مینمود و با اشاره به اتحاد و دوستی بین ایران و فرانسه تأکید کرد که «دو امپراطوری یکی بیش نیست» و ضمن سخنان خود از ناپلئون مانند يك «برادر واقعی خود» یاد میکرد.

فتحعلیشاه سپس خطاب به اعضای میسیون اضافه نمود :

- از میان شما آنهایی که هم اکنون نشانه‌ها و علائمی از الطاف و عنایات برادر مرا دریافت کرده‌اند جزء اولین کسانی خواهند بود که مشمول توجهات و مراحم ملوکانه ما نیز قرار خواهند گرفت.

ستاره درخشان نشان لژیون دونور که بر سینه فابویه میدرخشید قبل از همه توجه شاه را جلب کرد و فتحعلیشاه او را از لطف و اعتماد مطلق خود برخوردار نمود. شاه پس از اینکه او را مورد الطاف مخصوص خود قرار داد مأموریت سنگین و بسیار مهم سازمان دادن به توپخانه ارتش ایران را بوی او گذار نمود و بوی دستور داد که بدین منظور باید با اختیارات تام باصفهان عزیمت نموده و در آنجا تمام نیازمندیهای اوچه از نظر انسانی و چه از نظر وسائل بوسیله مقامات مسئول در اختیار وی قرارداد خواهد شد و نیز افزود به پیروی از نیات «برادرش ناپلئون» در مورد پاداش دادن بخدمتگزاران، او نیز میل دارد فابویه را باعطای نشان خورشید درجه ۲ مفتخر کند.

در این باره فابویه برادرش چنین مینویسد :

«آیا میل داری که تورا از خبر بزرگی آگاه سازم ؟ بلی من بدریافت نشان سلطنتی خورشید مفتخر شده‌ام. این نشان دارای سه درجه است و نشانی که بمن اعطا شده از نوع درجه دوم آن است یقین دارم که تونیز بنوبه خود نسبت باین موهبت بزرگ احساس افتخار خواهی کرد. باید بدانی که

اعلیحضرت برای تفهیم این نکته که من تاچه حد از الطاف و عنایات ایشان برخوردارم در فرمان خود چنین مقرر داشته‌اند. «میل داریم که شارل- فابویه را که پرتوی از باختراست و برای پرتوافشانی بخاور زمین آمده است با عنایات خاصه خود از ماهی به ماه برسانیم» فکر میکنم که اگر روزی افتخار دریافت نشان درجه ۱ نصیبم گردد پا را از اینهم فراتر نهاده و سر به آفتاب خواهم سائید .»

ولی بهر حال فابویه بایستی با تلخکامی از فراز قله‌های ماه پائین آمده و در سطح حقایق تلخ و واقعیت های ناگوار کره خاک که در انتظار او میبود قرار میگرفت .

در کنار واقعیت‌های تلخ و یأس آور

فابویه از لحظه‌ای که برای عضویت میسیون گاردان تعیین و انتخاب شد نقشی را که قاعدتاً بایستی به عهده او واگذار میگردد پیش بینی میکرد . بنابراین او از همان ابتدای امر مسئله تجدید سازمان توپخانه ارتش ایران را طرح ریزی کرد. او حتی در این باره گزارشی به ژنرال پرنتمی Pernety رئیس ستاد توپخانه ارتش فرانسه ارسال نموده بود.

ولی مأموریتی که این افسر جوان در پیش داشت تجدید سازمان نبود بلکه ایجاد و خلق کردن يك «هستی» از «نیستی» بود.

در ارتش ایران عملات توپخانه‌ای وجود نداشت. جمع کل پرسنل آن بزحمت به ۱۵۰ نفر میرسید و از نظر جنگ افزار نیز جز چند لوله «زنپورك کوتاه» که بر روی شتر حمل میشد (بهنگام اجرای تیرنیزاین حیوان بیچاره با خوابیدن بر روی زمین نقش قنناق را ایفا مینمود) اسلحه دیگری در اختیار نداشت . بغير از این اسباب و آلات خیمه شب بازی فقط يك توپ بمعنی واقعی کلمه وجود داشت که آنرا نیز بهنگام جنگ ایران و روس از روسها بغنیمت گرفته بودند. روزی شاه هوس کرد که با این توپ هدفگیری و سپس تیراندازی کند و گلوله

نیز برسپیل اتفاق بهداف اصابت کرد از آنروز به بعد این توپ توجه خاص فتحعلیشاه را بخود جلب کرد بطوریکه بهنگام اعزام فابویه باصفهان مصراً باوسفارش کرد که ۵۰ لوله توپ دیگر همانند آن «توپ نمونه عزیز» برای او بسازد و توپچی جوان نیز در دادن جواب مثبت به پادشاه لحظه ای تردید نکرد. و با قبول این مأموریت او یکبار دیگر عملاً نشان داد که از شهامت اخلاقی و رشادت و اعتماد بنفس کامل برخوردار است.



در رسیدن باصفهان او خود را با نقصان کامل و وسائل و فقدان مطلق ملزومات لازم مواجه دید. از ابزار کار و مواد اولیه و کارگرم تخصص و تکنیسین خبری نبود. حتی یک نفر عمله هم پیدا نشد که بتواند زیر بال او را گرفته و کمک مؤثری بوی ارزانی دارد. کوتاه سخن آنکه او از تمام اطراف وجوانب خود را در میان فنای مطلق محصور و با انواع و اقسام دشواریهای لاینحل روبرو میدید. آیامیبایست ناامید میشد. و با شانه خالی کردن از زیر بار تعهداتی که به عهده گرفته بود گریبان خود را از درگیری با حوادث و ماجراهای غیر قابل پیش بینی خلاص میکرد؟

هرگز! یأس و ناامیدی و شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت لغات و کلماتی بودند که روح فابویه از آنها بیگانه بود. درست در آنجائی که اگر کس دیگری بجای او بود دستخوش یأس و ناامیدی میگردد، بطوریکه خواهیم دید، او با هزینه کردن منبع پایان ناپذیری از نیروی ذاتی و سرسختی با مشکلات رام نشدنی خود پنجه در پنجه افکنده و مأموریت توانفرسا و درعین حال گمنام خود را که بحق لقب «مرد عمل» را باوارزانی داشت پبایان رسانید. و این از طریق یک تلاش عظیم و فعالیت خستگی ناپذیر است که او بهدافی که برای خود تعیین نموده بود بالاخره دسترسی یافت. ما بدون اینکه در جزئیات فنی و دشواریهای لاینحلی که او هر آن با آنها روبرو میشد وارد

شویم بفراسد میتوانیم عظمت شگفت آور تلاشی را که او از جسم و جان خود برای وصول به هدف خویش هزینه کرده بود حدس بزنیم.

بطور مثال گفتیم که در اصفهان کارگر متخصص وجود نداشت ولی داروی این درد از نظر فابویه آسان بود و آن بعقیده او «عمل کردن» بود نه دست روی دست گذاشتن. بنابراین او با تحمل مشقات زیاد موفق شد که با توسل بمنابع انسانی محلی کارگرانی از حرفه‌های مختلف خراطی، نجاری، بنائی و آهنگری گرد آورد و بهمان اندازه که خود او با این حرفه‌های ناآشنا خود می‌گرفت سعی میکرد کارگران خود را نیز با آموزش لازم از تخصص و مهارت بیشتری برخوردار سازد و بدین طریق او موفق گردید گرداگرد خود دسته‌ای فعالی از دستیاران کار آزموده بوجود آورد که بکمک آنها و با استفاده از نبوغ خود و روح ابداع و اختراع، موفق شود که پس از هفته‌ها تلاش مستمر و پی‌گیر بالاخره «قالب گلی» اولین توپها را ساخته و ضمناً ساختن کوره‌های لازم برای ذوب برنز را بیابان رساند.

بالاخره آن لحظه دقیق و وحشت آور فرا رسید و آن هنگامی بود که میبایست زیر آب کوره‌ها را کشید تا برنز مذاب بتواند در قالب‌ها جریان یابد و برای اینکار میبایست که توپی مخرج کوره‌ها را بامیله‌ای فلزی بجلو راند و این عمل با توجه به جهش سریع فلز مذاب اقدام بسیار خطرناکی بود. در برابر این منظره وحشت آور همه کارگران پس میزدند و جفا خالی میکردند. ولی طفره رفتن آنها برای فابویه اهمیتی نداشت زیرا او عملیات را به تنهایی انجام داد. او میله آهنی را بدست گرفت و با وارد آوردن چند ضربه چکش بر آن توپی زیر آب کوره را بجلو راند و بلافاصله فلز مذاب با سرعتی خارق‌العاده در جویهای کوچکی که بهمین منظور ساخته بودند جریان یافت. شدت جریان و حرارت حاصله از آن بحدی بود که فابویه از پشت بزمین افتاد و در اثر آتش گرفتن و شعله‌ور شدن مواد قابل اشتعال در جویها، بدن و دست‌های او اندکی دچار سوختگی گردید. او بلافاصله از

زمین برخاست و برای باز کردن زیر آبهای دیگر بسراغ سایر کوره‌ها رفت و پس از آن در حالیکه تمام ارکان بدنش بلرزه درآمده بود با چشمانی که برق خوشحالی از آنان میدرخشید سیلان و ریزش این فلز گرانبها را در قالب‌ها نظاره میکرد. کار گرانی که از شدت شوق و ذوق بهیجان آمده بودند از مردی که در آن لحظه برای آنها بصورت رب‌النوعی درآمده و سیل آتش را در گرداگرد خود بحرکت درآورده بود با فریادهای «بارک‌الله و ماشاء‌الله» استقبال کردند.



وامادشوارترین نکته این مسئله موضوع سوراخ کردن لوله‌های ریخته شده بود که برای اینکار وجود مته مخصوصی ضرورت داشت ولی از کجا؟ و چگونه بایستی چنین ابزاری را تهیه و فراهم کرد. شکی نبود که چنین ابزاری را از ابتدا تا انتها باید خلق کرد و از نیست بوجود آورد و عظمت این اقدام هنگامی آشکار میشود که ما بقصدان هر نوع وسیله در اصفهان آنروز توجه کنیم. ولی فابویه مرد دلسرد شدن و خود باختن در برابر دشواریها نبود او با وجود ناکامیها و شدائدی که در این راه وجود داشت همه نیروهای فکری و جسمانی خود را برای تحقق بخشیدن باین رؤیا بکار میبرد و اغلب تلاشها و جان‌کنندهای او باشکست و ناکامی روبرو میشد.

در نظر ایرانیان که حالا دیگر به ناتوانی او لبخند تمسخر میزدند او جز خدائی سرنگون شده و سقوط یافته بیش نبود!

فابویه در حالیکه دیس باوری و بد بینی مفرط اطرافیان خود را بهیچ می‌انگاشت در نهایت سرسختی و لجاجت باردیگر بجنگ این مانع شکست- ناپذیر رفت و بالاخره يك تنه بر آن پیروز شد ولی در گیرودار این جنگ بی‌امان پی بردن به واقعتی تلخ سرپای وجود او را از تلخکامی و تنفر لبریز میساخت. او در مییافت که پاره‌ای از «حوادث» که غالباً موفقیت تلاشهای او

را در برابر خطر ناکامی و شکست قرار میداد جنبه عمدی داشته و خیانت زیردستان تحریک شده او در همه آنها دست اندرکار بوده است. ولی باقلبی جریحه‌دار دامنه تحقیقات خود را گسترش میداد و بالاخره باین نتیجه رسید که در داخل کارگران او «توطئه فنگینی» وجود دارد که سرنخ آن در دست مقامات دولتی اصفهان بوده است.



از بدو ورود به اصفهان فابویه نه تنها با انواع و اقسام موانع مادی برخورد کرده بود بلکه درعین حال همواره با کارشکنی‌ها و دشواریهای روحی و معنوی نیز درگیر و مواجه بود. با توجه به اختیارات تامی که از طرف شاه باو داده شده بود مقامات رسمی اصفهان بظاهر از او حسن استقبال نموده و از هیچ نوع افراط در احترام و تکریم که از خصوصیات نزاکت و آداب معاشرت شرقی‌ها است نسبت باو فروگذار نکردند. و هر آن خوش-آیندترین جملات و سکرآورترین تعارفات را در میان لبخندهائی مفتون-کننده نثار قدوم او مینمودند. ولی در آنسوی این لبخندها و تعارفات که فابویه هرگز در دام فریب آنها دچار نشد دنیائی از دروغ و ریاکاری و دشمنی ناجوانمردانه پنهان شده بود حرص و آز و طمع همه جا در برابر او دهان باز کرده بود. در اولین ماههای اقامت در اصفهان فابویه بعلت غیبت حاکم با جانشین او که کسی جز فرزندش عبدالله‌خان نبود سروکار داشت. فکر و اندیشه و هوش و حواس عبدالله‌خان فقط بدنمال این بود که به انواع و اقسام وسائل و لطائف الحیل از اتباع و زیردستان خود گوش‌بری کند و وقتی که میدید که پولی را که با این خون دل و از طریق اخاذی بدست می‌آورد باید در اجرای فرمان شاه بمصرف خرید وسائل و لوازم مورد نیاز فابویه برساند شکمی نبود که در زیر پوششی از ریا و تملق کینه غیر قابل تسکین و آشتی ناپذیری را از او بدل میگرفت و بالنتیجه نسبت

بتقاضاهای فابویه همیشه يك نوع مقاومت مزورانه و ایراد گیریهای لنگ-کننده ابراز میداشت. این نوع کارشکنی های پنهانی و چوب لای چرخ گذاشتن ها که برای فابویه تازگی داشت جان او را بلب آورده بود و بالاخره او را تا بندها نجا کشانید که برای پیشبرد کار خود چندین بار با معاون حکومت درگیر نزاع و مجادله شد و صحنه های نامطلوبی را بوجود آورد.



در يك چنین محیط آکنده از دورویی و ریاکاری مضمّن کننده افسرجوان معهدا تصور میکرد که در وجود اصلان خان فرمانده توپخانه ارتش ایران برای خود دوست یکدلی دست و پا کرده است. اصلان خان نسبت به فابویه از هیچ نوع مراقبت پزشکی و پرستاری خودداری نمیکرد و پاره ای از این اعمال او را که واقعاً خوشمزه است فابویه چنین بیان: میکند «اصلان خان بوسیله حجامت از من خون میگیرد و یا اینکه روزی ده دوازده بار نبض مرا میگیرد؛ هنگامیکه من سر برهنه راه میروم او مانند اشخاص کر فریاد میزند و بمن میگوید که وقتی که بیمار شدم آنوقت خواهی فهمید که باید مراقب تندرستی خود باشم. در این او آخر من یکی از ساعت های خود را به او هدیه کردم و او سوگند خورد که آنرا برای همیشه پیش خود نگهدارد. این مرد شجاع واقعاً دوست من است...»

در ماه مارس ۱۸۰۸ عقیده و نظر فابویه درباره اصلان خان در جمله کوتاه «دوست من» خلاصه میشود ولی يك ماه بعد هنگامیکه او برای پیدا کردن منشاء و ریشه این «توطئه مضمّن کننده» که در گرداگرد او در جریان بود به انجام تحقیقات متوسل شد باین نتیجه رسید که آتش این اسباب چینی در وهله اول از ناحیه معاون حکومت و پس از آن از جانب اصلان خان دامن زده میشد !!! با آگاهی از این ماجرا خشم و غضبی مشروع سراپای جسم و جان او را فرا گرفت. تأثر روحی او از این واقعه بحدی بود که ضمن نامه ای به

مادر خود چنین نوشت: «این راهزنان کارگران مرا با تطمیع و تهدید و ادا کرده‌اند که تمام تلاشهای خود را در مورد عدم موفقیت مأموریت من بکار برند. تمام این آتشها از گور معاون حاکم که مردی مزور و نابکار است و از ناحیه تنها کسی که من او را در ایران دوست خود میدانستم شعله‌ور میشود. او با خدعه و خیانتی بی نظیر مرا فریب داده و اغفال نموده است ولی او شاید بهای این نابکاری و تزویر خود را بقیمت جان و برباد دادن سرخویش بپردازد زیرا این موضوع را بعرض شاه که در این قبیل موارد فوق العاده بیرحم و سنگدل است رسانیده‌ام.»

پس از آگاهی از این ماجرای پس پرده، فابویه بمنظور پیشگیری از هر نوع عملیات خرابکارانه به تشکیل يك سازمان اطلاعاتی در گرداگرد کارگاه خود مبادرت ورزید و بایک مراقبت دقیق و شبانه روزی هشیاری و آمادگی سازمان مزبور را شخصاً کنترل میکرد. با وجود این، در کارگاه او يك نوع کارشکنی پنهانی جلب نظر مینمود و دستهایی نامرئی بوسائل مختلف منجمله از طریق نپرداختن کارمزد روزانه، کارگران او را از گرداگرد او تارومار میکرد. بطوریکه طولی نکشید که برای فابویه امکان دیگری جز توسل به امکانات محدود خودش باقی نماند. و بالاخره روزی فرا رسید که برای او جز دو نفر کارگر که حقوق آنها را از جیب خود میپرداخت دستیار دیگری باقی نمانده است.

بكمك این دو یار وفادار و بدون کمترین تزلزل روحی، او با دو برابر کردن سعی و تلاش خود به قالب ریزی شش توپ دیگر موفق شد و بدین طریق میخواست بمردم ثابت کند که کارشکنیها و محروم ساختن او از هر نوع تسهیلات و وسائل لازم و ابزار کار باز احدی رایاری درهم شکستن اراده او نیست. بنابراین اودستور داد که درهای کارگاه و زرادخانه او را بروی مردم بگشایند تا اهالی اصفهان بتوانند طرز کار او را با بازوان برهنه و سطل بروی برآی العین مشاهده کنند.

چندی بعد حاجی محمد حسین خان حسا کم اصفهان از مسافرت خود بازگشت و بانظری مساعد بشکوهها وشکایات فابویه گوش فرا داد و طرزعمل و رفتار پسر خود، عبدالله خان را بشدت تقبیح نموده وضمن پوزش طلبی از گذشته وعده داد که اهمال کاریهای گذشته را جبران نماید. او بابکاربردن کلمات زیبا و جملات پرطمطراق قلب فابویه را از وعدو وعیدهای امیدآفرین لبریز ساخت ولی درعمل این شخصیت گولزن و اغفالگر هم بیحالی وعدم تحرکی همانند پسرش عبدالله خان ابراز میداشت. فابویه که تصمیم گرفته بود که بیش از این خود را آلت تمسخر و وسیله ریشخند قرار ندهد فوراً بوسیله بهتری متوسل شد. او درحالیکه عنان سیل خروشان خشم و غضبی را که از مدتها پیش در سرتاپای وجودش متراکم شده بود بیکباره رها کرد، بالحنی خشن وقاطع بحاج محمد حسین خان اطلاع داد که بدون فوت وقت بطهران خواهدرفت و با آگاه ساختن شاه از اخلاصگریها و کارشکنی هائی که در پیشرفت کار اوصورت میگیرد صاعقه غضب و انتقام شاهنشاهی را بر سر مقامات مسئول اصفهان فرو خواهد آورد.

تیر فابویه بهدنی که مورد نظروی بود آنرا اصابت کرد و خان درحالیکه متوحش ونگران شده بود باتوسل به «سلام وعلیک های» متملقانه فی الفور تمام وسائل کار لازم را جهت انجام مأموریت وی در اختیار فابویه گذاشت و چون شدت عمل و خشونت به نتیجه رسید، فابویه تصمیم گرفت که از آن بیعد در هر موقعیتی از این وسیله استثنائی استفاده نماید.

دراوت ۱۸۰۸ فابویه بشدت بیمار شد و این واقعه باتوجه به کار مداوم و فعالیت پی گیری که از نظر روحی وجسمی ابراز میداشت تعجیبی نداشت. آنچه که در این بیماری مایه نگرانی فابویه میشد طرز درمان آن بود،

در این ماجرا او با دو نفر معالج در گیر شده بود که یکی از آنها مبلغ فرانسوی بنام ژوزف و دیگری يك حكيم ایرانی بنام میرزا اسمعیل بود. ژوزف استفاده از لِحاف و جوشانده گرم تجویز میکرد در حالیکه میرزا اسمعیل بلافاصله لِحافها را بگوشه‌ای پرتاب کرده و نوشیدنی خنک و زیربخی تجویز مینمود. علاوه بر این پزشک ایرانی استعمال داروی عجیب و شگفت آوری را تجویز کرده بود و این دارو را در ساعات مختلف روز بمقتضای يك روش باور نکردنی به بیمار خود میخورانید. روش مزبور از این قرار بود که میرزا- اسمعیل که همیشه تسبیحی با خود به همراه داشت دفعتاً قسمتی از تسبیح را در میان دودست خود می‌گرفت و سپس دانه‌های واقع در این قسمت از تسبیح را می‌شمرد و بر حسب فرد یا زوج بودن دانه‌های تسبیح استعمال و خوردن دارو یا بلافاصله انجام می‌گرفت و یا بوقت دیگری موکول میشد.

شگفت‌آور این است که با وجود این بازی عجیب « طاق یا جفت » وضع مزاجی بیمار بیچاره رو بخامت نگرانید و حتی فابویه به باز یافتن تندرستی خود توفیق یافت.

بمحض بهبودی فابویه با حرارت فوق‌العاده کار و کوشش توانفرسای خود را از سر گرفت و در اثر همین فعالیت‌ها بود که پیشرفت کار آهنگ سریعتری بخود گرفت و در پایان ماه نوامبر توانست ساختمان ۲۰ لوله توپ را باقنداق و پیش‌قطار و پس‌قطار و سایر متعلقات مربوط بپایان برساند. بلافاصله دستور فرستادن تمام این وسائل بطهران را دریافت نمود. دادن دستور کاری ساده ولی اجرای آن باین آسانیهها نبود. بیش از سیصد کیلومتر بخط مستقیم اصفهان را از طهران جدا میکرد و در طول این مسافت طولانی کمترین اثری از

جاده بچشم نمیخورد. پس چگونه بساید این وسائل سنگین را از زمینهای ذوعارضه ودشوار گذرانیده و بطهران رسانید؛ برای حل این مسئله فقط يك راه حل وجود داشت و آن متوسل شدن به نیروی گاو بود که بسا نیروی انسانی کارگران و روستائیان اجیر باید تکمیل میگرددید. دراتخاذ این رویه و راه حل فابویه فوراً تصمیم خود را اتخاذ نمود و در تحت همین شرائط دشوار بود که ستون توپخانه بسمت طهران حرکت نمود و ببهای خستگیها و دشواریها و نامالیمات طاقت فرسائی که حدس آن دشوار نیست پس از ۳۶ روز راه پیمائی مشقت بار بالاخره در ۳۱ دسامبر در وضعی که بهیچوجه پیروزمندانه نبود وارد طهران شد. در طهران از فابویه بسردی استقبال شد و علت این برخورد نامطلوب و استقبال سرد این بود که در پایتخت ایران باد سیاست تغییر جهت داده بود. زیرا در آن هنگام فرانسه بروسیمه ای که ایران بحمايت و پشتیبانی ناپلئون در برابر آن امیدوار بود در حالت صلح و صفا بسر میبرد و بهمین دلیل بود که در درون فتحعلیشاه نساخشنودی و عدم رضایتی جوانه کرده بود که عمال انگلیس کمترین موقعیت بهره برداری از آنرا از دست ندادند.

خلاصه اینکه فابویه بیچاره همه جا باترشر وئی و قیافه های درهم مواجه می شد و بعوض قدردانی از فعالیتها و آشکارا سعی میشد که دسترنج و تلاش او را بی اهمیت و پیش پا افتاده جلوه گر سازند. و حتی ببهانه آزمایش توپها تلاشهایی نسبت بخرابکاری در آنها بعمل آمد و بالاخره هم همه آنها را درمخازن لوازم اسقاطی جای دادند.

اشخاص مفرض و دارای سوء نظر بانداستن کمترین صلاحیت علمی و فنی از اظهار نظرهای بی مورد و انتقادات بی اساس خودداری نمیکردند. مثلاً میگفتند که بر روی این توپها قطعه ای بنام مگسک نصب شده است و بنظر میرزا شفیع صدراعظم در این مگسک هم باید زائده ای بینی شکل باید وجود

داشته باشد و این ایراد مضحك را با فابویه در میان گذاشته و گفته بود:

– توپهای شما چگونه قادرند که بدون دماغ تیراندازی کنند؟

در برابر این سوآل فابویه بالحنی خشک و قاطع جواب داد:

– از این لحاظ خاطر عالیجناب آسوده باشد زیرا برای تیراندازی با

توپ عامل اصلی و اجتناب ناپذیر دهان است نه دماغ.

و صدر اعظم با شنیدن این پاسخ بناچار لب از گفتار فرو بست.

فابویه بکلی از کوره بدر رفته بود زیرا از نظر فنی کسی اهمیت تلاش

او را درك نمیکرد و ضمناً از نظر مالی هم احدی در فکر پرداخت هزینه‌های

او نبود. او در این بساره برادرش چنین مینویسد: « چون حاکم اصفهان از

پرداخت مزد کارگران من خودداری نموده است لذا من با هزینه کردن مبلغ

چهار هزار فرانك از جیب خود سعادت ایجاديك زرادخانه زیبارا برای پادشاه

ایران بدست آورده ام! »

تمام این ناکامیها دست بدست هم داده و بغض و کینه قابل توجهی را در

اعماق قلب او بوجود آورد و آرزوها و رؤیاهای افسر جوان و پرحرارتی را

برباد داده بود که چندی پیش بهنگام راه پیمائی بسوی ایران خود را در

نقش افتخار آمیز زنده کننده توپخانه ارتش ایران و راهنمای آگاه قسمتی

از ارتش فرانسه که میبایست مانند سیل بسوی هندوستان سرازیر شود میدید.

با وجود این، فابویه در اعماق وجدان خود معتقد بود که رنج و زحمت او

بی حاصل نبوده و باین نکته ایمان داشت که با سرمشقی که از قدرت کار و

انرژی بدیگران داده توانسته است به درخشش و پرتو افشانی افتخارات

فرانسه کمک کند .

در طهران نفوذ دولت انگلیس لحظه بلحظه افزایش می‌یافت و فتحعلیشاه هم در برابر این گسترش روزافزون قدرت بریتانیا رویه مساعدی اتخاذ کرده بود از این قرار طبیعی بود که اقامت میسیون نظامی فرانسوی در پایتخت ایران بیش از این موردی نمی‌داشت و بنابراین در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۸۰۹ برابر با ۲۴ بهمن ۱۱۸۷ ژنرال گاردان دستور حرکت هیئت را صادر نمود. اتخاذ این تصمیم موجبات خوشوقتی فابویه را فراهم نمود. او از ترك کردن کشوری که در آن جز اندوه و تلخکامی چیز دیگری نچشیده بود تأسفی بدل نداشت. مضافاً بر اینکه درد دوری از وطن هم سرپای وجود او را فرا- گرفته بود و پس از چهار سال دوری و غربت میل مفرطی او را بکانون خانوادگی و لرن زیبایش میکشاند.

فابویه در پایان کار خود پس از يك سفر اکتشافی بکردستان ایران را ترك گفت و پس از عبور از تفلیس و قفقاز راه فرانسه را در پیش گرفت.

شؤبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی